

آنجا بگذارند. هم او، در جای دیگر، گوید کالاهای پر قیمت از چین و ماوراءالنهر و ختا و هندوستان و خراسان و زنگبار و حبشه و مصر و یونان و ارمنیه و عراق و آذربایجان همه برای فروش در انبارهای تمادین موجود بود.

تمادین فارسی همان است که مارکوپولو آن را کمادی^۱ نامیده و می گوید قبلاً محلی بزرگ و مهم بود. ولی زمانی که مارکوپولو دیده در اثر لشکرکشی متوالی تاتارها وضع محقری داشته است. مقدسی می گوید، در کرمان، خوراک عمده اهالی خرما و ذرت است و از آنجا خرما به خراسان و نیل به فارس صادر می کنند. از منطقه ولاشگرد به هرموز غلات صادر می شود و از آنجا بوسیله کشتی به ممالک مختلف فرستاده می شود.^۲

کویر لوت و مکران: در منطقه خشک و بیابانی کویر لوت و مکران نه تنها از لحاظ صنعت و هنر اثر جالبی به یادگار نمانده بلکه از لحاظ کشاورزی نیز، بعلا ناساعد بودن وضع طبیعی، محصول قابل ذکری وجود ندارد. مقدسی در وصف کویر لوت، می نویسد: «این بیابان چون دریاست و از هر سوی آن می توانی طی طریق کنی، به شرط آنکه راه را بشناسی و حوضهای آب و گلبند کهای آن حوضها را از نظر دور نداری. این حوضها را در قرن چهارم در امتداد راههای کویر ساخته بودند و میان هر دو حوض یک روز راه فاصله بود — مقدسی طی هفتاد روز، از این سوی کویر به آن سوی آن راه پیموده و از گردنه های هولناک و شوره زارهای خطرناک و نقاط گرمسیری و سردسیری آنجا سخن رانده. در بعضی از دره های کوچک آن زمینهای مزروع و نخيلات دیده می شود.

کویر منطقه امنی نبود. دستجات مختلفی از بلوچ که مردمی سنگدل و بیرحم بودند، به هر کس دست می یافتند، سرش را با سنگ می کوفتند. مقدسی که علت این عمل وحشیانه را از آنها سؤال می کند، در جواب می گویند: می خواهیم شمشیر ما بیجهت کند نشود. در زمان عضدالدوله تا حدی امنیت این مناطق تأمین شد و نگهبانانی با کاروانها حرکت می کردند. مردم این حدود غالباً پیاده می روند و قلیلی از جمازه استفاده می کنند. در تحمل گرسنگی و تشنگی، دشکبایترین مردمند. خوراک آنها چیزی است که از میوه درخت سدر تهیه می شود. این حوقل و ناصر خسرو درباره راهنمای کاروان این بیابان و وجود حوضها و آب انبارها در هر منزل، سخن می گویند. با اینکه مکران در دوره قرون وسطی از هر جهت از امروز پرجمعیت تر و حاصلخیزتر بوده ولی بر روی هم، هیچوقت از حیث ثروت، حائز اهمیت نبوده است.»^۳

وصفی از شهر بخارا: شهر بخارا، مانند تمام شهرهای ایران آن زمان، مرکب از سه قسمت بود: ارك، و قصر کهنه شهر که همه جا به اسم کهنه ز نامیده می شد و بعد بتخفیف، کندز شده و اعراب آن را قهندز کرده اند؛ آبادی شهر که بفارسی شهرستان و بزبان عربی مدینه می خواندند و آبادیهای جدید شهر که عبارت از محلات بیرون شهر باشد و به اصطلاح عربی به اسم

1. Camadi

۱. چهارمهای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۴۴۳-۳۳۵ (به اختصار).

۲. همان، ص ۳۳۸-۳۳۶ (به اختصار).

رض یا به فارسی روستا خوانده می‌شد.

شهر بخارا هفت دروازه آهنین داشت: دروازه شهر، دروازه نور، دروازه حفره، دروازه آهنین، دروازه کهندز، دروازه بنی‌سعد، دروازه بنی‌اسد، دروازه مهر و که همه از آهن بودند. کهندز در پشت دروازه شهرستان واقع بود و قصر پادشاهی و خزاین و زندانهای شهر در آن بود. اما آبادیهای شهر از رض نیز تجاوز می‌کرده. در اندرون رض، ده دروازه دیگر هم بوده است. قصر پادشاهی بخارا نزدیک باب‌السهل کهندز و رو به‌قبله بود و در هیچ یک از شهرهای اسلام، بنایی باشکوه‌تر و مجلل‌تر از آن نبود. در رض بخارا بازارهایی بود، و بعضی از آن بازارها دروازه داشت... در زمان رودکی شهری را در اسلام باصفا‌تر از بخارا نمی‌دانستند و چون کسی برفراز کهندز بخارا می‌شد تا چشم کار می‌کرد، سبزه بود و در میان سبزه قصور چون گل‌های فراوان می‌درخشید، و در هیچیک از شهرهای ماوراءالنهر و خراسان، مردم، چون مردم بخارا به آبادانی نمی‌پرداختند. گرداگرد شهر پر از درخت بود و در میان آن درختان، کاخها و باغها و قرای پیوسته بهم، چنانکه دیوار دوره این آبادی دوازده فرسنگ بود و در آن میان زمین بایر دیده نمی‌شد.

محوطه شهر، دیواری محکم داشت بطول یک فرسنگ و قلعه بخارا در میان آن دیوار بود و در آن قلعه، کاخ امرای آل‌سامان بود. در خارج شهر نیز محلات بسیار بود، مسجد جامع در کهندز واقع بود. در تمام شهر نهرهایی از آب سغد جریان داشت. شهر بخارا از خانه‌های گلین ساخته شده بود و بازارهای فراخ داشت. ساختمان سواد آن مانند دمشق بود؛ از بسیاری خانه‌ها و بهم‌فشرده‌گی باسها؛ و کهندز در عقب این سواد بود و مساجد و بازارهای شهر نیکو و زیبا بود.

شهری آبادتر و پرجمعیت‌تر از آن نمی‌شناختند، و آهنگ بسوی این شهر را مبارك می‌دانستند و عقیده داشتند هر کس در بخارا زندگی کند بدو خوش‌گذرد و هر کس که بدان شهر باشد. خوراک‌گوارنده و گرمابه‌های پاک و کوی و برزنهای گشاده و آب سبک و سرایهای ظریف دارد و از خوراک و وسایل زندگی خوش باشد و میوه بسیار یابد و مجالس و جماعات بسیار، عوام شهر نیز از دانش و فرهنگ بی‌نصیب نیستند. محل اقامت پادشاهان و امرا و بزرگان بخارا و زندانها و دیوانهای پادشاهی و حرم‌سرای و خزینه در کهندز بود و دیوارها و برجهای آن را از خشت پخته ساخته بودند.^۱

« کاخ پادشاهان بخارا در موضع ریگستان بود. نصرین احمد سامانی به ریگستان، سرای ساخت بسیار نیکو و مال بسیار در آن بکار برد، و هم در آن سرای، عمال مملکت را سرایها ساخت و هر عاملی را جداگانه دیوانی بود؛ بر در سرای سلطان؛ چون دیوان وزیر و دیوان مستوفی، و دیوان عمیدالملک، و دیوان صاحب شرط، و دیوان صاحب برید، و دیوان مشرف، و دیوان مملکت خاص و دیوان محتسب، و دیوان اوقاف و دیوان قضا.

پادشاهان سامانی را کاخی دیگر در بیرون شهر بخارا بود در محلی به اسم «جوی-مولیان». از دروازه ریگستان تا دشتک در میان شهر، تمام خانها و سرایهای منقش عالی سنگین و

همخانهای مصور و چهارباغهای نیکو و سرحوضهای خوش و درختان کجیم خرگاهی بود چنانکه از مشرق و مغرب ذره‌ای آفتاب به‌نشستگاه سر حوض نمی‌افتاد و در آن چهار باغها میوه‌های نیکو فراوان بود از ناشپاتی و بادام و فندق و گیلاس و عناب و دیگر میوه‌های نغز.^۱ استاد فاکتورویچ، ضمن بحث در پیراسون حیات بوعلی‌سینا، وضع عمومی شهر بخارا و مختصات اجتماعی و اقتصادی آن را چنین تصویر می‌کند:

«در آن ایام، شهر بخارا تمام خصوصیات یک شهر فئودالی شرق را دارا بود. قسمت اعظم شهر را محله تجارتنی و صنعتی تشکیل می‌داد. در مغرب شهر (که آن وقت به‌نام شهرستان معروف بود) مقر امیران قدیم بخارایی (ارک) قرار داشت. در کنار کاخ، عمارت «ده ایوان» یعنی ادارات مرکزی دولت بنا شده بود و در جنوب، بازار بود که در دکانهای آن لباسان، کفاشان، خیاطان و آهنگران و سنگتراشان و زرگران و صحافان و نسخه‌نویسان کار می‌کردند. در قرن سوم و چهارم هجری، کشاورزی در ماوراءالنهر رونق بسزایی داشت. روستاییان در دشتهایی که مصنوعاً آبیاری می‌شد، گندم و جو و ارزن و برنج و محصولات دیگر فلاحتی را کشت و زرع می‌کردند. تولید پنبه در کشاورزی اهمیت بسیار کسب کرده بود و بعضی از انواع آن با کتانهای اعلا رقابت می‌کرد. بعلاوه، ماوراءالنهر که باغکاری و صیفی‌کاری آن پیشرفت کرده بود، در تمام جهان، به فراوانی میوه و سبزی شهرت داشت.

صنعت در فعالیت اهالی نقش اساسی را بازی می‌کرد. پارچه‌های نخی که استادان بخارا و سمرقند، و در دهات با دستگاههای پارچه‌بافی می‌باقتند، شهرت عظیمی کسب کرده بود. صنایع استخراج معادن را نمی‌توان نادیده گرفت؛ در آنجا آهن و طلا و نقره بدست می‌آوردند. معادن ابلق از نظر سنگ سرب و نقره شهرت داشت.

در بخارا، ضمن مبادلات گوناگون، بازار دادوستد و معامله کتب خطی علمی و فلسفی بسیار گرم بود و شماره پزشکان مجربی که در بخارا مشغول طبابت بودند از سطح عالی فرهنگ این شهر در آن عصر حکایت می‌کرد. نوح بن منصور در کاخ خود، کتابخانه زیبایی داشت که بلاه گفته ابن‌سینا، نظیر آن در هیچ جا دیده نشده است.»

سابقه تاریخی تهران: «شهر تهران که امروز پایتخت ایران و بزرگترین و زیباترین شهر مملکت ماست، سابقه درخشانی ندارد. در میان کتب تاریخی موجود، از اصطخری، ابن‌حوقل و مقدسی که بگذریم، سمعانی در کتاب الانساب و راوندی در «احق‌الصدور» از تهران نام برده‌اند.

قدیمترین ذکر مشروعی که از تهران شده در معجم البلدان یاقوت حموی است (۶۲۶-۵۷۵) و بعدها بعضی از محققین و نویسندگان از جمله زکریای قزوینی (۶۸۲-۶۰۰) تقریباً همان مطالب کتاب مزبور را با کم‌وبیش تغییری نقل کرده‌اند. قزوینی در آثار البلاذ خود که در سال ۶۶۱ تألیف شده، درباره تهران چنین می‌نویسد: «تهران قریه بزرگی است از قرای ری، دارای باغ و بوستان زیاد و درخت میوه فراوان. اهالی آن خانه‌هایشان در زیر زمین است (مانند لانه مورچه) و هر وقت که دشمنی بطرف آنها می‌آید، می‌روند در خانه‌های خود در

زیرزمین مخفی می‌شوند و دشمن هم چند روزی آنها را محاصره می‌نماید و می‌رود، و اهالی تهران از زیرزمین بیرون می‌آیند و بنای فساد و قتل و غارت و راهزنی را می‌گذارند، و بیشتر اوقات به سلاطین یاغی هستند و هیچ چاره‌ای برای راه یافتن با آنها نیست مگر مدارا. تهران دارای دوازده محله است و هر محله با محله دیگری مشغول دشمنی و زدو خورد است (به قول یاقوت، اهل یک محله به محل دیگر داخل نمی‌شوند). و هر وقت بنای اطاعت به سلطان را می‌گذارند، مأمور اخذ مالیات می‌رود و ریش سفیدهای آنها را جمع می‌کند و طلب خراج می‌کند و آنها هم قبول می‌کنند. ولی آنوقت یکی از اهالی یک خروس می‌آورد و می‌گوید: این یک دینار است و دیگری کاسه‌ای می‌آورد و آن را بجای یک دینار می‌دهد؛ والا دیگر فایده‌ای از آنها نیست... مدام منتظر این هستند که بهانه‌ای برای یاغیگری بدست آورند و حاکم هم همینقدر دلش خوش است که آنها می‌گویند ما مطیع هستیم و خراجی می‌دهند و کشت و کار باگاو نمی‌کنند؛ چون می‌ترسند در موقع یاغیگری از آنها گاوها را بگیرند.

و همه کار زراعت را با بیل می‌کنند و گله و چهارپایان ندارند؛ چون دشمنان زیاد دارند و می‌ترسند که از دستشان بگیرند. تهران میوه‌های اعلا زیاد دارد و مخصوصاً انارش در هیچ شهری نظیر ندارد.

«در قادیخ طبرستان، مطلب ارزنده‌ای راجع به تهران نیست؛ همینقدر می‌رساند که تهران و دولاب در آغاز قرن هفتم، نام‌ونشانی داشته است. حمدالله مستوفی نیز در *نزهة القلوب*، که در اواسط قرن هشتم نوشته شده است، از تهران به نام «تیران» نام می‌برد و آن را شهر نسبتاً مهمی می‌خواند، و آب‌وهوای آن را بر ری ترجیح می‌دهد. کلاویخو، سفیر اسپانیا در دربار تیمور، نیز از تهران سخن می‌گوید و می‌نویسد که تهران شهر بزرگی است ولی قلعه و بارو ندارد. دلکشا و خرم و پرنعمت است؛ و از قول مردم محل می‌نویسد که در تهران تب زیاد است.»^۱ راجع به مختصات اجتماعی و اقتصادی تهران در قرون اخیر، مخصوصاً در دوره قاجاریه، در صفحات بعد، سخن خواهیم گفت. باید یادآور شویم که در جوار تهران، شهر قدیمی ری قرار داشت که درباره‌ی ارزش اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آن، در منابع تاریخی، مطالبی آمده است.

بازارهای ری: ری در دوران بعد از اسلام، دارای بازارهای آباد و وسیع بود، چنانکه مقدسی در *احسن التماسیم* گفته: «الری... فسیح الاسواق» [ص ۳۹]... بازارها جملگی در بخش سوم شهر یعنی ریض قرار داشت؛ و شهرستان و کهندژ را بازاری نبود... بازارها را گویا بیشتر مکشوف و بدون سقف می‌ساختند و بموجب تصریح منابع، پاره‌ای از این بازارها مشجر و برخی دیگر را شاعری عریض بوده است.^۲

سیستان: در مراجع قدیم عرب، سیستان را *مستغان* نامیده‌اند که از کلمه فارسی *سگستان* مأخوذ است. نام جلگه‌ای است در اطراف دریاچه «زره» سیستان. سیستان که به فارسی نيمروز هم خوانده شده، از رودخانه‌های متعدد، از جمله هیرمند مشروب می‌شده. اصطخری گوید: «سیستان سرزمینی خرم است پر از خوردنیها؛ و انکور و خرما و انقوزه بمقدار زیاد از آنجا

۱. مجلة كاوه. دوره جدید، شماره ۲ (به اختصار).

۲. *ك: حسین کرمان، ری‌باستان، ج ۱، ص ۲۱۴* (به اختصار).

بدست می‌آید، و اهالی آنجا آن را در خوراکیهای خود داخل می‌کنند و بمقدار فراوان، از آنجا صادر می‌شود.» مرکز این ایالت شهر ذنج بود که به‌دست امیر تیمور ویران شد. این حوقل دربارهٔ این شهر می‌گوید: دارای قلعه و پنج دروازه است و حومه‌ای پهناور دارد. دروازه‌های شهر اهلی است، مسجد جامع شهر در حومه قرار گرفته، ساختمانها اکثر خشتی و طاقدار است زیرا چوب و تیر از کثرت رطوبت، می‌پوسد و موربانه در آن رخنه می‌کند. ساختمانهای دولتی در حومه و بازار شهر حوالی مسجد جامع است. بازارهای حومه نیز معمور است از جمله بازار عمرو که به‌دستور عمرولیث ساخته شده و اجاره‌بهای آن روزی هزار دهم است و وقف مسجد و بیمارستان شهر و مسجد مکه است. بازارهای حومه تا نیم فرسخ به هم اتصال دارد و همه جا آب فراوان است. هر خانه سردابی دارد که اهل خانه در فصل شدت گرما به آنجا پناه می‌برند. بادام، بادهای سخت شنها را از سوی بسوی دیگر می‌راند. قزوینی، که در پایان قرن هفتم میلادی، از آتشکده‌های زردشتیان در کرکویه یاد می‌کند و معتقد است که بیشتر سکنه کرکویه خوارج هستند.^۱

مختصات سیستان: در قادیخ سیستان (تألیف در حدود ۷۲-۷۳-۷۴) دربارهٔ آنچه در ذات سیستان موجود است که در سایر شهرها نیست، چنین می‌خوانیم: «اول آنست که شارستان (یعنی شهر) بزرگ حصین دارد که خود چندشهری باشد... هرگز هیچکس نتوانست آن راستدن... و نوالند تا ابدالدهر، و مردان مرد حربی باشند و حرب و شوریدن سلاح عادت کرده باشند... دیگر جای بس معتدلت اندر هوا... در قادیخ سیستان ضمن بحث در پیرامون فعالیت‌های کشاورزی، چنین آمده است: و دیگر آسیاه چرخ‌کنند تا باد بگرداند و آرد کند، و به‌دیگر شهرها ستور باید با آسیاه آب، یا به‌دست آسیا کنند؛ و هم از این چرخها بساخته‌اند تا آب کشد از چاه به باغها و به زمین که از آن کشت کنند چه اگر چه آب تنگ باشد (یعنی کم آبی باشد) و همچنین بسیار منفعت از باد برگیرند. و دیگر، شهرست به ذات خویش قائم که به هیچ شهری محتاج نیست، که اگر کاروان گسسته‌گردد، همه چیزی از نعمتهای الوان و جامهای بزرگوار و آنچه ملوک را و اهل سروت را باید، همه اندر آن شهر یافته شود که به‌جای دیگر حاجت نیاید، و زمستان میوهٔ تر باشد همچنانکه به تابستان سال تا سال، و اسپر غمها نیکو و همه ساله برهٔ شیر مست یافته شود، و ماهی تازه بهمه اوقات... دیگر، علماء بزرگ خاستند از سیستان اندر باب قفه و ادب... هرگز نبود که خالی بود از علماء و فقها... عامهٔ سیستان علم دوست باید که باشد، و مردان آن مرد و زنان آن زن پاکیزه و با حمیت... زمین نیست بهتر از زمین سیستان و به هیچ جای، گوشت حیوان خوشتر از گوشت حیوان سیستان نباشد بطعم و لذت...»^۲ در کتاب حدود العالم، در وصف شهر «زرنک»، مرکز قدیم سیستان، چنین آمده است: «شهری با حصار است و پیرامن او خندق است... و اندر وی رودهاست و اندر خانهای وی آب روان است... او را پنج در است از آهن. و ریش او باره‌ای دارد، و او را سیزده در است و گرمسیر است و آنجا برف نبود.»^۳

۱. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. پیشین، ص ۳۶۶-۳۵۸ (به اختصار).

۲. قادیخ سیستان. بتصحیح ملک‌المرای بهاد، ص ۱۶-۱۱.

۳. حدود العالم من المشرق الى المغرب. پیشین، ص ۱۰۲.

ابن حوقل می‌نویسد: «بزرگترین شهر سیستان، زرنج (زرنک) است که شهری است دارای حصن و ریضی با بناهای بزرگ و پر جمعیت، و دارالاماره‌های دوره صفاریان و جاهای دیگر و قهوه‌خانه‌ها. حصار آن ریض را فرا گرفته و خندقی استوار پیرامون آن است و این خندق آب دارد. که از خود آن برمی‌آید؛ و نیز آبهای جاری دیگر در آن می‌ریزد. زرنج پنج دروازه دارد: یکی دروازه نو، دیگری دروازه کهن؛ و از هر دو آنها به فارس بیرون شوند و مسافت بین آن دو اندک است؛ سوم دروازه کرکویه که از آن به خراسان بیرون شوند؛ چهارم دروازه نیشک که از آن به بست روند؛ و پنجم دروازه طعام که از آن به روستاها روند، و آبادترین دروازه‌هاست؛ و همه دروازه‌ها آهنین‌اند.

اما ریض شهر سیزده دروازه دارد. بناهای آن، عموماً از گل و بناهایی دراز و به هم پیوسته است، و در آنها چوب بکار نمی‌رود، زیرا کرم می‌خورد. زندان در شهر و نزدیک مسجد جامع است. بازارهای داخل شهر، در پیرامون مسجد جامع قرار دارد و بسیار آباد است. از جمله آنها بازار عمرو است که وی ساخته و به مسجد جامع و بیمارستان و مسجد حرام (کعبه) وقف کرده است. عایدی روزانه آن، هزار درهم است.^۱

شهر خوارزم: «از فواید و مسائل غریب از مؤلف الکافی، ذکری است در مقدمه تاریخ خوارزم: شهر ری بود به نام منصوره... بیابان گرد آنرا فرا گرفته... می‌گوید از چندتن از مشایخ شنیدم و ایشان می‌گفتند، در منصوره، دوازده هزار مسجد بود و در آن دوازده هزار کوی بود و در هر کوی مسجدی بود. در آن هزار دصد گره‌ها به بود.»^۲

هرات: راجع به ارزش اجتماعی، اقتصادی و سیاسی هرات، بسیاری از مورخان عالم اسلام مطالبی نوشته و غالباً اتفاق نموده‌اند که «شهر ناسبرده دارای اهمیت بسزایی بوده، و جمعیت آن از تمام شهرهای خراسان بیشتر، و زمین آن فوق‌العاده معمور و حاصلخیز، مرکز تجارت و بازرگانی، محل اجتماع مردمان توانگر، و پر از فضلا و دانشمندان بوده است. این رسته می‌گوید: هرات شهر بسیار بزرگی است. دوروبر آن چهارصد ده بزرگ و کوچک، و هر دهی دارای چهل و هفت خانه بزرگ، و در هر خانه ده بیست نفر سکونت دارند.

اصطخری می‌گوید: هرات بزرگترین شهر خراسان است. در تمام خراسان، ساوراءالنهر، مرو و سیستان و جبال، شهری به این بزرگی یافت نمی‌شود. در هیچ مسجدی، باندازه مسجد هرات اجتماع نمی‌شود. انبار استعه و کالاهای تجارتی ایران به خراسان است. المقدسی می‌نویسد: هرات بوستان این نقاط است، جمعیت آنوه دارد، عمارات آن به هم چسبیده است و ده‌های بزرگ دارد و مردمش زیرک و شوخ و شنگ دارای ذوق ادبی هستند. از اینجا انواع و اقسام شیرینیها و پارچه‌های اعلا به کشورهای مختلف فرستاده می‌شود. یاقوت می‌گوید: در ۶۰۷ هجری (برابر با ۱۲۱۰ میلادی) که در خراسان بودم، هیچ شهری را نیاقم که بزرگی و اهمیت و شرافت و احترام و زیبایی و پر جمعیتی هرات را داشته باشد. بوستانهای زیاد و چشمه‌های طبیعی فراوان دارد. مردمش دارای ثروت هنگفت می‌باشند. هرات پر از مردمان فاضل و دانشمند

۱. ابوالقاسم محمد بن حوقل (ابن حوقل) صوره‌الارض. ترجمه جعفر شمار، ص ۱۵۲-۱۵۱ (به اختصار).

۲. سید بیسی، در پیرامون تاریخ بیستی. ص ۲۳، ص ۶۹۷.

و اعیان و متمولین معتبر است. بسیاری از علمای بزرگ و اشخاص مهم منسوب بہ ہرات می باشند.

در سال ۶۱۸، کہ ہرات مورد حملہ مغول واقع گردید، بموجب اظہار مؤلف همین کتاب، بدونود ہزار مرد جنگی از ہرات برای مقابلہ با مغول آمادہ نبرد شدند. این خود، بخوبی نشان می دہد کہ شہر ہرات و اطراف آن تا چہ اندازہ پرجمعیت بودہ است. وقتی نوبت زمامداری امور آن صفحات بہ سلسلہ امراء کرت رسید، ہرات را پایتخت خود قرار دادند و بسی سعی و کوشش نمودند کہ بر عمران و آبادی شہر بیفزایند و ویرانیہایی کہ در اثر حملات متواترہٴ مغول روی دادہ بود، ترمیم و شہر را از سر نو بہتر از پیش بسازند.^۱

در کتاب «روضات الجنات فی اوصاف مدینۃ المہرات» تألیف اسفزاری، در بخش دوم از صفحہ یک بہ بعد، تاریخچہٴ این شہر از آغاز ساسانیان تا حملہٴ اعراب، مورد مطالعہ قرار گرفتہ، و مؤلف با استناد بہ گفتہ ہای صاحبان «مسالك الممالک» نظیر ابن خردادبہ و ابن رستہ و مؤلف «مجموع حدود العالم و مقدسی و ابن حوقل و اصطخری و یاقوت، مختصات اجتماعی، جغرافیایی، تاریخی و هنری این شہر را توصیف می کند:

یاقوت کہ در سال ۶۰۷ ه خود در آن شہر بودہ، ہرات را شہر بزرگی از اسہات بلاد خراسان می داند و می گوید: هیچ شہری، مہمتر، بزرگتر، زیباتر، پاکیزہ تر و پرجمعیت تر از ہرات در خراسان ندیدم.^۲

ہاتفولد، ضمن توصیف جغرافیای ماوراء النہر، از شہر اسفیجاب سخن می گوید و می - آویسد کہ «این شہرستان چہار دروازہ، و کاخ و زندان و مسجد جامع و بازارها داشتہ؛ و مقدسی بازار پارچہ فروشان آن را علیحدہ یاد می کند. اسفیجاب بیش از بنکت، محل اجتماع «مجاہدان دین» بود، و رباطها (کاروانسراها) ی بسیار برای ایٹان در آنجا ساختہ شدہ بود و بہ قول مقدسی، تعداد آنها بہ ۱۷۰ بالغ می گردید. رباطها، مانند ہمہ جا، بعضاً از طرف ساکنان شہرهای بزرگ برای ہمشہریان ایشان احداث گشتہ بود (مثلاً از رباط نخشبیان و رباط بخارا ایٹان و رباط سمرقندیان یاد شدہ است) و برخی رباطها نیز با پول اہدایی فلان یا بہمان فرد اعیان و بزرگان ساختہ شدہ بود - من جملہ رباط قراتگین، حاکم اسفیجاب کہ در زمان نصیرین احمد فرمانروای آن شہر بود. درآمد بازار قراتگین (ماہی ہفتہزار درہم) وقف خرید نان و دیگر الخدیہ برای فقیران بودہ است. بیشتر شہر از خشت و گل ساختہ شدہ بود.»^۳

شہر بلخ در زمان طاہریان (نیمہٴ دوم قرن سوم) شہری آباد بود «شیخ الاسلام صفی - الدین، رحمہ اللہ» ذکر کردہ است کہ در آنوقت، آبادی شہر بہ مقامی رسیدہ بود کہ مقدار یک گز زمین را بہ ہزار درم می خریدند. و ابوہارون کاتب می گوید کہ عدد تمام مساجد در آنوقت، ۱۸۴۸ بودہ است، و مدارس آبادان ۴۰۰ بودہ است و ۱۲۰۰ مفتی مصیب بودہ اند و ۹۰۰ دیورستان معتبر، و ۵۲ ادیب ماہر و ۵ حمام آبادان و ۴ گنبد یخدان و ۳۰۰ حوض

۱. سید بن محمد یعقوب الہروی، تاریخ نامہ ہرات. تصحیح محمد زبیر الصدیقی، ص ۴-۳ (مقدمہ).

۲. عین الدین محمد زبیر اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینۃ ہرات. تصحیح سید محمد کاظم امام، ص ۸.

۳. ترکستان نامہ. پیشین، ص ۳۹۲-۳۹۱. (بہ اختصار).

بیلی و ۱۲۰۰ سردابه در نفس شهر.^۱

مشخصات دقیقی از شهر قم: در قادیخ قم که در قرن چهارم قمری به زبان عربی نوشته شده و در قرن هشتم قمری به همت حسن قمی، به فارسی برگردانیده شده است، مؤلف هنگامی که می‌خواهد مختصات شهر قم را توصیف کند، نخست از حدود این شهر سخن می‌گوید. بعد برج قم یعنی طول و عرض جغرافیایی آن را ذکر می‌کند. بعد از راههای قم یعنی راه خراسان، راه ساوه و آوه، راه همدان، راه جبال قم، راه قاسان (کاشان) و دیگر راههای این شهر و دروازه‌های آن سخن می‌گوید. بعد، از میدانهای قم یعنی میدان یسع بن عبدالله و میدان حسن بن علی و هفت میدان دیگر نام می‌برد. سپس از قطره‌ها و پلهای قم و بانیان آنها بحث می‌کند و بعد، از مساجد و حمامات سخن می‌گوید.^۲

در صفحه ۱۰ همین کتاب، به ضیاعها و باروی کهنه ونو «سراهای خراج دارالضرب و سراهای حکام و ولات و زندانها و کاریزها و جویها و رودخانه‌ها و آسیاها و مقاسیم آبها و راستیق آن و تقسیمات و آتشکده‌ها اشاره شده است. در صفحه ۲۲، ضمن بحث در پیرامون وجه تسمیه قم، از مسکن دیرین قم یعنی خانه‌ها و کومه سخن رفته؛ و چنانکه در برهان قاطع آمده است «کومه» خانه‌ای را گویند که از نی و علف سازند و گاهی پالیزبانان در آن نشسته محافظت پالیز و زراعت کنند و گاهی صیادان در کمین صید نشینند. در صفحه ۳۸ آن کتاب از دارالضرب و سراهای والیان و حاکمان و زندانهای شهر قم سخن رفته و در صفحه ۴۰ از کاریزها، جویها، رودخانه‌ها و آسیاها که منظم بوده‌اند و مقاسم آبها و شعب آن روایت کرده‌اند.

در صفحه ۴۳ در تعریف «مستقه» می‌نویسد: «مستقه عبارت از آهنی است مانند زراع که بر آن علامات و نشانها اند که بدان آب قسمت می‌کنند؛ هر علامتی دلیل است بر مقدار مستقه.» نظر بر اهمیت آن که آب در حیات اقتصادی مردم قم داشت، کلیه جویهای آب و ظرفیت آنها در دیوان موجود بود؛ از جمله در مورد جوی «از دورقان» در سال ۳۰۰ هجری قمری، می‌نویسد: از «جوی از دورقان سی و یک مستقه و دودانگ حبه و اربع سدس حبه»^۳ حاصل شد.

آثار و ابنیه خیریه به نفع عموم «شیخ عبدالجلیل رازی، مصنف کتاب النقض، شرحی از مساجد و مدارس بزرگ و وضع اوقاف و مدارس کاشان می‌نویسد و می‌گوید: «هر رباطی و مدرسه‌ای که رفیعتر و عالیتر و نیکوتر است، همه خواجگان شیعی کرده‌اند چون شرف‌الدین انوشیروان خالد و رباطهای معین‌الدین و مدرسه صفی‌الدین و مجدالدین و غیر آن که روشنتر است از آفتاب. [ص ۴۷۳].

مجدالدین کاشانی (متوفی به سال ۳۰۰ هجری) آثار خیری از خود باقی گذاشته از جمله «مدرسه خیلی بزرگ و با شکوهی که در آن زمان بی نظیر بوده است، در آنجا ساخته و طلابی در آن جای داده و شهریه و ادراارات برای ایشان معین کرده...» علاوه بر این، در شهرهای زنجان، گنجه، اراک و غیره بناهای خیریه از مدارس و مساجد و قناطر و مشاهد و رباطات و خانات بنا

۱. تاریخ خاندان طاهری. پیشین، ص ۱۶۲. ۲. حسن بن محمد بن حسن قمی، کتاب قادیخ قم.

۳. ترجمه حسن بن علی بن حسن بن عبدالملک قمی، تصحیح و تحشیه سیدجلال‌الدین طهرانی، ص ۲۷-۲۰.

لهاده، قنوات احداث کرده، چاههای آب پدید آورده، رودها روان ساخته است. در شهر کاشان، سور بسیار محکم و بارهٔ بینهایت استواری بر دور شهر کاشان کشیده. بیمارستان بنام و معروفی در آن شهر دایر کرده و نهر بزرگی که برای مصرف و شرب اهالی کاشان و کشت و زرع حومهٔ آن کالی بوده، جاری نموده است.^۱

مفاد یک وقفنامه: از نکات جالب و قفنامهٔ مسجد میدان کاشان، یکی این است که پس از تعیین مصارف موقوفه از قبیل روشنایی، فرش، شهریهٔ خطیب و امام جماعت و مؤذن و فرائض، باید می‌کند که باید مازاد آن را به مدرسه و طلبه صرف نمایند، و مخصوصاً شرط فرموده که مدرس هر شش ماه طلبه را امتحان کند؛ و عزل و نصب طلبه متعلق به رأی شریف مددس باشد.^۲

سیراف: اصطخری که خود از مردم فارس بود، در کتاب الممالک و الممالک خود، در حدود سال ۳۴ هجری، سیراف را چنین وصف می‌کند: «بعد از شیراز، بزرگترین بلاد کورهٔ اردشیر خره (قسمت جنوبی فارس) سیراف است. وسعت آن تقریباً با وسعت شیراز برابری می‌کند. خانه‌های آن از چوب ساج یا یک قسم چوب دیگر که از زنگبار می‌آورند ساخته شده، و منازل آن چند طبقه است. شهر بر کنار دریا واقع است و خانه‌ها یکی در داخل دیگری است. بسیاری از مردم، در مخارج این قبیل خانه‌ها راه مبالغه می‌روند؛ چنانکه یکی از تجار در ساختن خانهٔ خود، بالغ بر سی هزار دینار خرج کرد. در شهر و اطراف آن، باغ و بوستانی وجود ندارد. آب مشروب و میوه‌ها را از کوه جم، که بر آنجا مشرف و سردسیر است، می‌آورند. سیراف گرمترین بلاد کورهٔ اردشیر خره است.»^۳

در جای دیگر، اصطخری می‌نویسد: «از سیراف عنبر و کافور و جواهر و خیزران و عاج و آهنوس و فلنل و صندل و عطریات و دواهای طبی خیزد که از آنجا، به بلاد دیگر ایران و سایر نواحی عالم صادر می‌شود. مردم آنجا توانگرترین مردم ایرانند و ثروت بعضی از آنها از ۱۲ کرور درهم تجاوز می‌کند، و این ثروت را ایشان از راه بازرگانی بدست آورده‌اند. تجار سیرافی در تمام شهرها و دریاها بر تجار دیگر تفوق دارند، و کسی از ایشان برتر نیست و عمر غالب ایشان سراسر در دریا می‌گذرد.»^۴

مقتدی نیز در کتاب احسن التقاسیم خود، که در حدود ۳۷۵ هجری نوشته است، از آبادی شهر و ظرافت مساجد و زیبایی منازل سیراف سخن می‌گوید و می‌نویسد: قیمت یک خانه در آنجاگاهی از صد هزار درهم تجاوز می‌کند. نظامی در اسکندرنامه، [ص ۴۶] به راهنامهٔ دریایی اشاره می‌کند:

پدید آمد آن سیل دریا شتاب
سوی باز پس گشتن آمد نیاز
چنین گفت با شاه بسیار دان
به رهنامه‌ها آخرین منزلت

چو یک چند کشتی روان شد در آب
ز رهنامه چون راه جستند باز
ز پیران کشتی یکی کاردان
که این مرحله منزلی مشکست

۱. آثار تاریخی شهرستانهای کاشان و نطنز. پیشین، ص ۱۱۱-۱۰۸ (به اختصار و تناوب).

۲. دك. همان، ص ۲۲۷.

۳. دك. ابواسحق ابراهیم اصطخری، الممالک و الممالک. به کوشش ابرج افشار، ص ۱۱۳.

۴. دك. همان، ص ۱۳۴.

در کتابهای مسالک و معالک که در قرون سوم و چهارم نوشته شده است، نام عدّه زیادی از ناخدایان زبردست را ذکر کرده‌اند.

وصفی از اصفهان: «ناصر خسرو» در سفرنامه خود می‌نویسد: «از آنجا برقتیم هشتم صفر سنه اربع و اربعین و اربعمانه (۴۴۴) بود که به شهر اصفهان رسیدیم. از بصره تا اصفهان صد و هشتاد فرسنگ باشد. شهری است بر هامون نهاده، آب و هوایی خوش دارد، و هر جا که ده گز چاه فرو برند، آبی سرد خوش بیرون آید. و شهر دیواری حصین بلند دارد، و دروازه‌ها و جنگ گاهها ساخته و بر همه بارو و لنگر ساخته و در شهر جویهای آب روان و بناهای نیکو و مرتفع و در میان شهر، مسجد آدینه بزرگ نیکو. و باروی شهر را گفتند سه فرسنگ و نیم است، و اندرون شهر همه آبادان که هیچ از وی خراب ندیدم، و بازارهای بسیار. و بازارهای دیدم از آن صرافان که اندراو دویست مرد صراف بود. و هر بازاری را در بندی و دروازه‌ای. و همه محلها و کوچه‌ها را همچنین در بندها و دروازه‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود. و کوچه‌ای بود که آن را «کوتراز» می‌گفتند و در آن کوچه پنجاه کاروانسرای نیکو، و در هر یک بیاعان و حجره داران بسیار نشسته.

و این کاروان که ما با ایشان همراه بودیم، یک هزار و سیصد خروار بار داشتند که در آن شهر رفتیم. هیچ بازدید نیامد که چگونه فرو آمدند که هیچ جا تنگی موضع نبود و نه تعذر مقام و علوفه.

و چون سلطان طغرل بیک ابوطالب محمد بن میکائیل بن سلجوق رحمة الله علیه آن شهر گرفته بود، مردی جوان آنجا گماشته بود نیشابوری... سلطان فرموده بود که سه سال از مردم هیچ چیز نخواهند و او بر آن می‌رفت و پراکنندگان همه روی به وطن نهاده بودند... پیش از رسیدن ما، قحطی عظیم افتاده بود. اما چون ما آنجا رسیدیم، جو می‌درویدند، و یک من و نیم نان گندم به یک درم عدل و سه من نان جوین هم. و مردم آنجا می‌گفتند هرگز بدین شهر هشت من نان کمتر به یک درم، کس ندیده است. و من در همه زمین پاری گویان، شهری نیکوتر و جامعتر و آبادتر از اصفهان ندیدم. و گفتند که اگر جو و دیگر حبوب بیست سال نهند، تباه نشود.»^۱

وضع اقتصادی اصفهان: ما فروخی در کتاب معاصرین اصفهان، وضع اقتصادی این شهر را در اواخر عهد دیالمه، چنین توصیف می‌کند: «و از غلبه مردم و تردد ایشان، هر چهار سویی عرصه عرصات و لجه عمان. از اقمشه و اتمعه و سلتهاء نادر و فاخر گرانیامه بر در هر دکان، طرائف بغداد و خزهای کوفه و دبیای روم و شرب مصر (بفتح شین نام پارچه‌ای است) و جواهر طبرستان و پشمینه‌ها و گلیمهای آذربایجان و گیلان و فرشهای ارمن از زیلو و قالی هر چه بدان ماند از ظروف و اوانی و فرش و اثاث و اتمعه و عقاقیر و اخلاط و توابل که هر چیز آن از عالمی به عالمی می‌برند و از اققی به اققی می‌کشند.»^۲

شهر تون: مقدسی این شهر را، که در پنجاه میلی غربی بالای قاین است، محلی پر- جمعیت می‌داند، وی گوید، مسجدی نیکو دارد و بیشتر اهل آن بافندگانند. ناصر خسرو علوی در

۱. حکیم ناصر بن خسرو- قبادیای مروزی، سفرنامه ناصر خسرو. به کوشش یادروزن پور، ص ۱۱۸-۱۱۷.

۲. ترجمه معاصرین اصفهان ص ۷۵

تعریف آن گوید: «گفتند در این شهر چهارصد کادگاه بوده که زیلو باختندی.»^۱

خوزستان: لسترنج، در جغرافیای قادیخی سرزمینهای خلافت شرقی، ضمن توصیف خصوصیات طبیعی و جغرافیایی خوزستان، از ارزش اقتصادی بعضی نقاط نیز سخن می‌گوید: «در قرن چهارم، راهرمز از حیث گرم‌ابریشم شهرت داشت، و در آن شهر مسجدی باشکوه و بازارهایی معمور از عهد عضدالدوله باقی بود. مقدسی گوید، بازارهای آن شهر که شامل دکانهای بزاز و عطر فروشی و حصیربافی بود، درهایی داشت که هر شب بسته می‌شد، و بقول حمدالله مستوفی، راهرمز تا زمان او شهری آباد بود؛ غله‌و پنبه فراوان داشت، و در آن نیشکر هم می‌رویید.»^۲

«مقدسی در قرن چهارم، گوید، شکر تمام ایران و بین‌النهرین و یمن محصول خوزستان است. همو گوید، در اهواز، کرسی خوزستان، یک نوع پارچه ابریشمی درست می‌کنند که زنان آن را بمصرف لباس می‌رسانند. در شوشتر، زری معروفی موسوم به «دبیا» که در تمام دنیا شهرت داشت و همچنین زیلو و پارچه‌های لطیف تهیه می‌شد. از شوشتر، میوه بسیار صادر می‌گردید. ولایت شوش، مخصوصاً سرزمین نیشکر بود و شکر بمقدار زیاد، از آنجا به‌خارج فرستاده می‌شد. همچنین پارچه‌های ابریشمی و نخی در آنجا تهیه می‌گردید. در عسکر مکر، از ابریشم خام مقنعه و دستمال و پارچه می‌ساختند، و بالاخره، بصنای از حیث پرده‌های خوب، و قرقوب، از حیث فرشهای نمد، و نهر تیرا با تهیه نقاب صورت، معروف بود.»^۳

به‌نظر ابن‌حوقل، «در سراسر خوزستان سرزمینی آبادتر از مسرقان نیست. در اینجا رطب خاصی است معروف به رطب‌الطن. محصول آن خرما و همه حبوب مانند گندم و جو و باقلا و برنج است. در اینجا برنج را آرد می‌کنند و نان می‌پزند و می‌خورند. نیشکر در مسرقان و عسکر مکر زیاد است. دبای شوشتر معروف است و به‌همه نواحی جهان می‌برند. در شوش، خزهای سلگین به‌دست می‌آید؛ و در قرقوب، جامه‌های سوزن‌گرد می‌بافتند و طرازهای سلطانی و پرده‌های معروف تهیه می‌کنند که شهرت دارد.

در راهرمز، جامه‌های ابریشمی می‌بافتند و به جاهای بسیاری می‌فرستند. جندی‌شاپور شهری فراخ نعمت و پربرکت است و در آنجا درختان خرما و کشتزارهای فراوان و آب‌هاست.»^۴

مناظری از شهرهای قرون وسطایی

ریچارد ن. فرای، در کتاب بخارا، خصوصیات شهر قدیمی بخارا را در عهد سامانیان، مورد مطالعه قرار داده و مطالبی نوشته که کمابیش در مورد تمام شهرهای بزرگ قرون وسطایی صادق است: «... دیوار واحد بخارا نواحی مسکونی را حفاظت می‌کرد. نرشنی می‌نویسد که برای نگاهداری این دیوار، سالیانه هزینه هنگفت و نیروی کار وسیعی لازم بود. این دیوار، بخارا را در مقابل حملات احتمالی اقوام ترک بیابانگرد، که غیر از غارت و چپاول مردم عده‌ای را به اسارت همراه خود می‌بردند، کمابیش حفاظت می‌کرد. در چنین شرایطی، احتیاج به بنای دیوارهای ضخیمی پیدا

۱. به نقل از: جغرافیای قادیخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین، ص ۳۷۸ - ۲. ص ۲۶۲.

۲. همان، ص ۲۶۵.

۳. حدود‌الارض، پیشین، ص ۲۸-۲۵ (به تناوب واختمار).

شده بود. خانه‌های نیز دیوارهای ضخیمی داشت که به دور حیاطها و باغات و مساکن کشیده شده بود، و کوچه‌های تنگ و پرپیچ و خم، امنیت بیشتری برای ساکنین فراهم می‌آورد. بعلاوه، خود شهر نیز دارای دیوارهای مستحکمی بود و حکومت نیز در ارکی مستحکم استقرار داشت. در بخارا، ارک در محل مرتفعی جای داشت که بر سراسر شهر مسلط بود و شامل زندان و مسجد و دیوانهای حکومت، و نیز مقر فرمانروایی شهر بود. از تحقیقات باستان‌شناسی چنین برمی‌آید که مواد ساختمانی عمده عبارت بوده است از خاک رس، گچ و چوب. حقیقت امر آن که در سراسر جهان ایرانی، ازین النهرین گرفته تا هندوستان و چین، آجر بیش از سنگ در ساختمانها بکار می‌رفته است. محتملاً تزیینات گیلوییها، گچبریها، و نقاشیهای روی دیوار کاخ بخارخداها در ورخشه، از نظر زیبایی و مهارتی که در ساختن آنها بکار می‌رفته، با تصور امپراتوری ساسانیان در همسایگی خود کوس برابری می‌زده است.^۱

مواد ساختمانی: بعلت شرایط اقلیمی، شکل متداول ساختمان در آسیای مرکزی، بناهای خشتی یا گلی بود. در ساختمانهای بزرگتر و بناهای عمومی، خشت خام و آجر هر دو بکار می‌رفته است و معمولاً داخل این بناها را با گچ سفید می‌کردند. برای اینکه گنبد و دری روی بنای مکعب شکل گذاشته شود، رامحلهای متنوع و تکلف‌آمیزی جانشین طاقهای پله پله‌ای قدیم شده است که در دوره پیش از اسلام، در گوشه‌های بنا زده می‌شد. چنین بنظر می‌رسد که معماری در دوره سامانیان رواج و پیشرفت قابل ملاحظه‌ای داشته است. معماری این دوره، پیشقدم بناهای استادان‌ای بود که در قرن پانزدهم (نهم هجری) در دوره تیموریان، در بخارا و سمرقند، برپا شده است.

«از کیفیات و خصوصیات قابل توجه اواخر دوره سامانیان، رشد و تکامل سازمان شهرها بصورتی بود که می‌بایست تا قرن بیستم دوام پیدا کند. بخارا، بعنوان پایتخت، راه را برای این پیشرفت باز کرد، اما شهرهای دیگر نیز به همان طریق رو به رشد و نمو گذاشت. میدان وسیعی که در غرب ارگ بخارا بود و دیگستان نامیده می‌شد، به مرکز اداری شهر بخارا و حکومت وقت تبدیل شد، و در اطراف آن، ساختمانهای دیوانهای مختلف کاخهای امیران و ساختمانهای دیگر بنا گردید. در شمال غرب ریگستان، محله‌ای بود که اختصاص به سکونت اشراف داشت، و در آنجا به قول نرشخی، قیمت زمین بسیار گران بود. قسمت مرکزی بخارا را بازارها اشغال می‌کرد. این بازارها به راسته‌های مختلفی مثل راسته رویگران، قالیبافان، کفشگران و غیره تقسیم می‌شد. مواد خام به آنجا حمل می‌شد، و صنعتگران که غالباً در پشت دکه خود زندگی می‌کردند، کالاهایی می‌ساختند که توسط بازرگانان به فروش می‌رفت. بازارها، در شهرهای مختلف کاملاً شبیه هم بود، و بازرگانانی که در مراکز متعدد صاحب تأسیساتی بودند، میان این بازارها ارتباط برقرار می‌کردند.

شعرا و نویسندگان از کثافت، بوی عفن و ازدحام شهر بخارا در دوره آخرین امرای سامانی نالیده‌اند. افزایش جمعیت با توسعه مسؤولیت‌های اجتماعی یا با مقررات دولتی همراه نبود، و شرایط بهداشت در محلات پر جمعیت فقیرنشین چنان بد بود که از هر طرف صدای اعتراض

بلند می‌شد. زباله را از منازل به کوچه‌های تنگ می‌ریختند، و کوچه‌ها و معابر گاهی تقریباً شیر قابل عبور می‌شد. وجود کوچه‌های پیچ در پیچ و باریک و نمناک، حاکی از آن بود که مردم بخارا علاقه داشتند در مساکن شخصی عزت‌گزینند و دنیای خارج را به‌حال خویش گذارند.

درست همانطور که در توسعه شهرهای اروپای غربی در اواخر قرون وسطی اتفاق می‌افتاد، در قلمرو سامانیان نیز، شهرهایی مانند بخارا، سمرقند، و نیشابور مرکز بیماریها و اشاعه طاعون بود. اشراف می‌توانستند در تابستان از شهر فرار کرده به کوشک‌هایی که در باغهای اطراف بخارا داشتند پناه ببرند، اما توده مردم ناگزیر از اقامت در اتاقک‌های خود در کوچه‌های تنگ و تاریک بودند. اشعاری باقی است که در آنها بخارای این دوره را محلی کثیف و نامناسب برای زندگی انسان توصیف کرده‌اند.

وقتی شرایط اقتصادی بد بود، بیکاری افزایش می‌یافت، و توده مردم هر لحظه آماده آشوب بودند. در متون و مآخذ درباب این قبیل آشوبها که در شهرهای قلمرو سامانیان اتفاق افتاده، اشارات بسیار مختصری هست، اما باید بیاد آورد که مورخین خود معمولاً از طبقات بالای اجتماع بودند یا برای ولینعمتهایی از طبقه اشراف یا سلاطین، قلم به‌دست می‌گرفتند، از این رو نهضت‌های توده مردم در آثار آنها بخوبی وصف نشده است.

طبقه دیگری از مردم که باید منشأ اغتشاشات و آشوبها بوده باشند، غازیان بودند که از سراسر جهان اسلام برای جهاد با مشرکین ترك آسیای مرکزی به‌ماوراءالنهر می‌آمدند. در قرن دهم، با اسلام آوردن بیشتر قبایل ترك، فلسفه وجودی غازیان (جنگجویان) از بین رفته بود. بنابراین، بسیاری از آنان راهزنی پیشه کردند، یا به جمعیت شورشی شهرها پیوستند.

یکی از بلاهای بزرگی که در اروپای قرون وسطی دامنگیر شهرها می‌شد، یعنی آتش - سوژی، در بخارای دوره سامانیان نیز بکرات مردم را گرفتار می‌کرد. در مآخذ متعدد، مطالبی درباب حریقهای مدهشی که در بخارا و بناهای چوبی آن اتفاق افتاده، آمده است. نرشخی جریان حریق مقر امیر منصور این نوح را در ریگستان، هنگامی که مردم بر طبق یک سنت دیرین مراسم آتش‌افروزی را برپا می‌کردند، در تاریخ خود آورده است. نرشخی می‌نویسد که جرقه‌های آتش به‌بام سرای امیر افتاد و کاخ را یکسره ویران ساخت. بعضی از بناها چند اشکوبه بودند و هنگام آتش‌سوزیهای بزرگ، چون داسی بودند که ساکنینشان در آن گرفتار می‌شدند.

راجع به جمعیت بخارا می‌توان حدس زد بیش از یکصد هزار تن بوده است. برآوردهایی که جمعیت آن را به نهم یا یک میلیون می‌رساند، بیشک، مبالغه‌آمیز است.^{۱۰}

ریچارد ن. فرای می‌نویسد: در شهر پرجمعیت بخارا با عدم توجه عمومی به مسائل بهداشتی، امراض مسری‌گاهی پیداد می‌کرد و عده کثیری را به کشتن می‌داد. «زباله‌ها را در کوچه‌ها می‌ریختند، و عابرین در موقع عبور، می‌بایست با داد و فریاد، ساکنین خانه‌ها را مطلع کنند تا مثلاً از یک پنجره طبقه فوقانی، چیزی بیخبر، بر سرشان ریخته نشود. زندگی شهری در این عصر، در جهان اسلامی، برای اکثریت مردم چندان بارفاه و آسایش توأم نبوده است.»^{۱۱}

علت آتش‌سوزی در بازار بخارا: نرشخی در قادیخ بخارا می‌نویسد: بروزگار امیر سعید، نصرین احمد بن اسماعیل، در رجب ۳۲۵ «در بخارا آتش افتاد، و جمله بازارها بسوخت، و آغاز آن از دکان هریسه‌پزی بود، به‌دروازه سمرقند، که خاکستر از زیر دیگ‌هریسه برداشت و به‌بام برآورد. و بر بام او مفاکی بود تا آکنده شود. پاره‌ای آتش در میان خاکستر بود، وی ندانسته بود. باد برد و آن آتش بر تواره زد و آن تواره درگرفت و از آن، جمله بازارها درگرفت، و محله دروازه سمرقند جمله بسوخت، و آتش بر هوا چون ابر، همی رفت و کوی «بکار» و تیدچه‌های بازار و مدرسه فارجک و تیم کفشگران، و بازار صرافان و بزازان، و آنچه در بخارا بود بدان جانب همه بسوخت تا به‌لب رود. و پاره‌ای آتش بجست و مسجد ماخ درگرفت و تمام بسوخت، و دو شبانه روز سی‌سوخت. و زیاده از صد هزار درم، اهل بخارا را زیان شد، و هرگز عمارت‌های بخارا مثل آن نتوانستند کردن.»^۱ در قادیخ بخارا، در وصف مسجد جامع فرب [فرب] («بین جیحون و بخارا) آمده است: «مسجد جامع بزرگ دارد و دیوارها و سقف‌های آن از خشت پخته کرده‌اند، چنانکه در وی هیچ چوب نیست.»^۲

ابن‌حوقل راجع به‌سزایای اخلاقی مردم ماوراءالنهر و نوع دوستی آنان می‌نویسد: «در عهد ما، در سایر بلاد اسلامی، توانگران و ثروتمندان و مالداران ثروت خود را صرف عیش و عشرت‌های بیجا می‌کنند، ولی ثروتمندان ماوراءالنهر مال خود را صرف ساختن کاروانسراها و داهها و دباطات و موقوفات و بستن پلها و سایر امور خیریه می‌نمایند. هیچ شهر و گذرگاه و دهکده‌ای نمی‌توان یافت که در آن کاروانسرای برای نزول مسافرن نباشد. مطعی به‌سن گفت که در ماوراءالنهر، بیش از دو هزار رباط است و در اغلب آنها طعام مسافرن و علف چارپایان برایگان موجود است. هیچ محله و بازار و مجمع و معبر و مرکزی نیست که در آن آب خنک مجانی نباشد.»^۳

شهرسازی در ایران در پیدایش شهرها، غالباً دولتها مداخله نمی‌کردند، بلکه علل و عوامل مساعد طبیعی و اقتصادی به رشد و تکامل شهرها کمک می‌کرده هر منطقه‌ای که آب کافی، هوای مساعد، زمین حاصلخیز و موقعیت جغرافیایی، اقتصادی و ترانزیتی مناسبی داشت، با گذشت زمان و آمدورفت کاروانها و بازرگانان و مسافران، بصورت یک شهر درمی‌آمد. در ایران، از دیرباز تا سالهای اخیر، اصول فنی در شهرسازی هیچگاه کاملاً رعایت نشده است. با اینکه ابن‌حوقل، اصطخری و کلاویخو و دیگر جهانگردان از خیابانها و کوچه‌ها و چهار راههای مستقیم یاد کرده‌اند، با این حال بعلمت فقدان امنیت، و ادامه جنگهای فتوادی، تجاوز مستمر به‌مال و جان مردم، تا نیم قرن پیش، در غالب شهرهای ایران، اسری عادی بود. به‌همین مناسبت، مردم دوراندیش، در مناطق ناامن برای آنکه بتوانند از خود دفاع و در مقابل دشمن متجاوز سنگر بندی کنند، منازل خود را در کوچه‌های تنگ و پر اعوجاج می‌ساختند؛ و گاه در آغاز هر کوچه، دری چوبی یا آهنی قرار می‌دادند و شب هنگام آن را می‌بستند و برای مراقبت آن یکی دو تن محافظ می‌گماشتند.

۱. قادیخ بخارا، پیشین. ص ۱۳۱. ۲. همان. ص ۲۷. ۳. حجة الحق ابوعلی سینا، پیشین.

ناصرخسرو، در سفرنامه خود، ضمن توصیف خصوصیات شهر اصفهان، در مورد بازارهای آن می‌نویسد: «... هر بازاری را دربندی و دروازه‌ای و همه محلته‌ها و کوچه‌ها را همین ددبندها و دوازده‌های محکم و کاروانسراهای پاکیزه بود...»^۱ از این بیان کوتاه ناصرخسرو می‌توان بفهمی، به خصوصیات یک جامعه فتووالی که در آن امنیت فردی و اجتماعی وجود ندارد، پی برد. شک نیست که در دوران قدرت شهریاران و وزراء کاردان، امنیت نسبی در شهرها و دهات برقرار می‌شد. پس از ایلغار مغول تا استقرار حکومت صفویه، ایران از امنیت کامل برخوردار نبود. در اصفهان، از برکت امنیت و آرامشی که از عهد شاه عباس بیعت پیدا شده بود، خیابان چهار باغ و چندخیابان دیگر احداث کردند، و در تهران و مشهد و شیراز در دوره‌هایی که امنیت و آرامش نسبی وجود داشته است، خیابانهای مستقیم و عریض احداث شده است. ولی در مناطق کهنه و قدیمی شهرها همواره مسأله فقدان امنیت، و خطر حمله غارتگران موجب نگرانی مردم بود. حتی در تهران دوره قاجاریه، در بعضی محلات نظیر محله سنگلیج، عودلاجان، بازار و چاله میدان، از بیم حمله لوطیان و اشرار، همچنان غالب خانه‌ها را در کوچه‌های تنگ و پریز می‌ساختند.

معابر عمومی: «به گفته مقتسی، کوچه‌های شیراز آنقدر تنگ بود که دو چهار پا با هم نمی‌توانستند از کوچه عبور کنند. از بسیاری از خانه‌ها پیشرفتگی‌هایی (به اصطلاح امروز بالکن) در کوچه وجود داشت که آن اندازه کوتاه بود که در موقع عبور، سر عابری مرتب به آنها می‌خورد و ناراحت می‌شدند [احسن التقسیم. ص ۴۲۹] ولی در پاره‌ای از شهرها از جمله شهر نسا (در فارس) کوچه‌های وسیع وجود داشت و در اردشیر خره از شهرهای فارس، ساختمانها بیشتر چند طبقه بود [ابن حوقل. ص ۲۴۸] و در این شهر ثروت آن قدر فراوان بود که در بنای خانه‌ها سلیقه‌های گوناگون بکار می‌بردند، و خانه‌هایی در آنجا بود که بیش از سی هزار دینار هزینه بنای هر یک شده بود.»^۲

وظایف اخلاقی شهرنشینان: نشستن در کوچه‌های تنگ، یا باز کردن دکه و دکان در معابر عمومی و نیز ریختن زباله به راه‌ها، و پراکندن پوست خربزه و هندوانه و خیار در کوچه‌ها و خیابانها، و آب پاشیدن در زمینهایی که بیم لغزیدن و افتادن عابری می‌رود، و نصب ناودان به کوچه‌ها و کارهایی از این قبیل، از دیرباز عملی زشت، و مذموم شناخته شده است و بر عهده محتسب شهر و داروغه بود که از ادامه این کارها جلوگیری کنند.^۳ نظیر این تعالیم را همسایگان را بکنند و مخصوصاً قید کرده است که پوست خربزه و هندوانه در خیابانها نریزند، جای تأسف و شگفتی است که پس از گذشت هشت قرن، هنوز در تهران کسانی هستند که به این مسائل ابتدایی توجه نمی‌کنند.

۱. به نقل از: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، پیشین. ص ۲۲۰.

۲. علی اسنرفیهی، شاهنشاهی عضدالدوله. ص ۲۳۴-۲۳۵.

۳. دکه محمدفرش (ابن‌اوغو)، آیین شهرداری در قرن‌های متمادی (ترجمه معالم‌القریه فی احکام الحسبه)، ترجمه چمن‌شمار، ص ۶۰.